هو العلیم

نحوۀ ارتباط و کیفیت تأثیر نفس و عمل انسان بر یکدیگر

شرح حدیث عنوان بصری ـ تکلیف و تشریع ـ جلسه ۸۶

بیانات

حضرت آیت‌الله حاج سید محمدمحسن حسینی طهرانی

قدس الله سره

أعوذباللَه من الشيطان الرجيم

بسم اللَه الرحمن الرحيم

وصلّى اللَه على سيّدنا و نبيّنا أبى القاسم محمّد

وعلى آله الطّيّبين الطّاهرين و اللعنة على أعدائهم

أجمعين

وَ جُملَة اشتِغالِه فى ما أَمَرَهُ تَعالى بِه وَ ينهاهُ عَنه؛ امام صادق عليه‌السّلام در حديث شريف «عنوان» به اين جمله می‌رسند كه: عبد، در مقام عبوديت بايد تمام اعمال و كردار خود را با آنچه كه خدای متعال امر می‌كند و از آنچه كه خدای متعال نهی می‌كند صددرصد منطبق كند.

در جلسات اخير كه از اين قضيه صحبت به ميان آمد و تا حدودی راجع به قسمت اول اين كلام توضيحاتی داده شد، برای بسياری از دوستان سؤالاتی پيش آمد كه بسياری از آنها به‌طور مشافهه و حضوری و بسياری هم با نامه اين مطلب را متذكر

شدند که چرا ما آثاری بر اعمال و رفتار خود در درون خود مشاهده نمی‌کنیم؟ و مگر نه اینست که طبق مطالب گذشته باید هرعملی یک اثر نفسانی در وجود انسان باقی بگذارد؟ پس چطور این آثار در بسیاری از موارد مشاهده نمی‌شود؟

پیش از آنکه البته به‌طور اجمال به آثار اعمال در نفس و بر کیفیت ترقی نفس بپردازیم؛ چون از این مطلب در آینده صحبت به میان خواهد آمد و راجع به بسیاری از اعمال و کرداری که یک عبد و یک سالک در مقام عبودیت و سلوک باید به آن بپردازد در حدود ظرفیت و وسعت اطلاع، مطالبی به عرض رفقا و دوستان می‌رسد.

اما به‌طور اجمال، امروز یک قدری راجع به این مسئله صحبت می‌شود و با توجه به عدم تناسب حالی که داشتم و حتی احتمال می‌دادم به واسطه خستگی و بعضی از مسائل نتوانم در این مجلس شرکت کنم، ولی علی‌کل‌حال خداوند تا اینجا توفیق داد از این به بعد هم با خداست که تا کجا بتوانیم بکشیم. این مطلب مورد اتفاق همه بزرگان و اساتید

فن در سیر و سلوک بوده و هست که بدون شک و شبهه اعمالی را که انسان در مقام عبودیت به آن می‌پردازد قطعاً یک اثر نفسانی بر روح و بر ضمیر او به جای خواهد گذارد. چه خود انسان نسبت به این مطلب اطلاع داشته باشد یا نداشته باشد.

افراد به واسطه اختلافاتی که در وجود خودشان و در شاکله خودشان دارند دارای دو مرتبه متفاوت هستند و بین این دو مرتبه، مراتبی هم وجود دارد. همان‌طوری که از نقطه نظر ظاهر دو فرد یک جور و یک قسم نمی‌توانند باشند و اختلافات ظاهری بین افراد در همه اقشار مختلف وجود دارد، در خصوصیات باطنی و نحوه اتصال نفس به برزخ و مثال و ملکوت هم این اختلافات وجود دارد. افراد از نقطه نظر ظاهری دارای اشکال مختلف هستند؛ دو نفر یک قسم نیستند. البته ممکن است بسیار شبیه باشند و حتی تشخیص بین آنها مشکل باشد، ولی دقیقاً یک جور نخواهند بود. استعدادات افراد دارای مراتب مختلف است، روحیات هر کس‌با دیگری تفاوت دارد، بین دو تا برادر از همه جهات، از نقطه نظر ظاهر و مسائل باطنی، یک گونی و یکسانی

وجود ندارد، حتی اگر از نقطه نظر ظاهر همانند باشند، اما از نقطه نظر باطن و مسائل نفسانی متفاوت هستند. بین پدر و پسر مشابهاتی وجود دارد ولی بالاخره اختلافاتی هم ممکن است باشد. یکی عقلش بیشتر است، یکی استعدادش بیشتر است، یکی حافظه‌اش بیشتر است، یکی از نقطه نظر اخلاق و رفتار دارای خصوصیاتی است که در دیگری نیست، علی‌کل‌حال این یک مسئله مشاهد و بدیهی و متعارف است، دو نفر یک جور نیستند. این از نقطه نظر خصوصیات ملکی و یک قدری خصوصیات غیر ملکی و ملکوتی است.

همین‌طور از نقطه نظر کیفیت ادراک عالم مثال و عالم برزخ، افراد یک قسم نیستند، دو نفر یک جور نیستند. شما می‌بینید، چه‌بسا در بین خود این مطلب را بارها شنیدید که بعضی‌ها زیاد خواب می‌بینند، بعضی‌ها کم خواب می‌بینند، بعضی‌ها یک حدس‌های غیر متعارفی دارند؛ مثلا دیده شده است یک حرفی زده می‌شود، بعد، فردا اتفاق می‌افتد! حالا آن شخص هم که آن حدس را زده، اصلا خودش

متوجه نبوده است. بعضی‌ها نه، یک همچنین مطلبی را ندارند. چرا این مطلب وجود دارد؟ چرا بعضی‌ها زیاد خواب می‌بینند؟ چرا بعضی‌ها کم خواب می‌بینند؟ چرا بعضی‌ها دارای این حدس هستند؟ اینها اختلافات اتصال نفس انسان با مثال و با ملکوت است. نوعاً این مطلب در اطفال بیشتر به چشم می‌خورد تا در بزرگان. انسان هر مقدار که بزرگ می‌شود آن کیفیت اتصال با مثال و با ملکوتش کم می‌شود، مگر اینکه در یک موقعیتی قرار داشته باشد که این اتصال را مستحکم‌تر کند. بسیاری از بچّه‌ها هستند قبل از اینکه قضیه‌ای بخواهد اتفاق بیافتد انها در خواب می‌بینند، یا قبلا حدس می‌زنند. خیلی اتفاق افتاده، بنده هم خودم نسبت به این مسئله تجربه خیلی زیادی دارم؛ از دوستان، رفقا، بچّه‌هایشان، غریبه‌ها، خیلی از مسائلی را که اتفاق می‌افتد اینها قبلا در خواب می‌دیدند یا همین‌طور مطرح می‌کردند و درست هم بوده است.

در یک مورد بنده خودم در یک جایی بودم آن زمان که سونوگرافی و این وسائل جدید تشخیص هویت، یا به عبارت دیگر ماهیت جنین وجود

نداشت مشخص نبود، با یک آثار و قرائنی می‌گفتند که این پسر است یا دختر، زنها در میان خودشان یک قرائنی داشتند حالا گاهی درست در می‌آمد، گاهی اشتباه بود، گرچه اینها هم خیلی دقیق نیست، اشتباه هم دیده شده است علی‌کل‌حال در یک جایی بودیم یک مخدره‌ای حامله بود و قرار بود یک ماه دیگر زایمان کند. صحبت این بود که این پسر است یا دختر یا اسمش چه خواهد شد. یک شخصی آنجا بود طفل هم بود، گفت: این بچه پسر است و وقتی هم که بدنیا می‌آید، اسمش را مصطفی می‌گذارند. حالا یک ماه مانده بود به اینکه به دنیا بیاید! بعد بدنیا آمد، پسر بود و در اسمش اختلاف بود. بالاخره بعد از اختلافات زیاد قرار بر این شد که به یک شخصی مراجعه بشود و آن شخص اسمش را مصطفی گذاشت. حالا این از کجا فهمید؟ این قضیه و نظائر این قضیه بسیار دیده شده است و یک مسئله متعارفی است.

برای خود من هم در دوران طفولیت اتفاق افتاده است؛ بسیاری از قضایایی که بعدا باید اتفاق بیافتد

من در خواب می‌دیدم و حتی بعضی از اوقات مرحوم والد می‌خواست از ما پنهان کند و ما قضیه را لو می‌دادیم! در بسیاری از موارد فرض کنید ایشان می‌خواستند یک مسافرتی بروند، بلیط هم گرفته بودند، کسی هم خبرنداشت، حتی والده ما هم خبر نداشت! از چند روز قبل من می‌رفتم به والده می‌گفتم: آقاجان روز یکشنبه می‌خواهند بروند کربلا، بلیطشان هم آنجاست. این یک مسئله متعارفی بود و خیلی باعث تعجب نیست، همه بچه‌ها دارند کم و زیاد دارد، بعضی‌ها بیشتر نسبت به این قضیه حساس‌تر هستند، بعضی‌ها کمتر هستند.

این کیفیت اختلاف بین افراد از نقطه نظر اتصال به مثال؛ چون این قضایا به مثال و ملکوت سفلی برمی‌گردد؛ ملکوت علیا و اینها یک مسائل دیگری دارد که برگشتش به عوالم معناست، اما از نقطه نظر تمثل صورت و اشراف به صور و قضایا و حوادث آینده یا گذشته، این نحوه اتصال در افراد متفاوت است و این هیچ دلیلی بر بالا بودن یا پایین بودن شخص نیست که حالا کسی که نسبت به این مسئله

اشراف دارد، دارای ارتقاء و رشد روحی و نفسی واقع شده، یا آن کسی که واجد این مسائل نیست در یک مرتبه پایین تری است، نه، این قضیه این‌طور نیست. همان‌طوری که خصوصیات ظاهری افراد با هم تفاوت دارد، خصوصیات باطنی افراد در اشراف بر مسائل عالم مثال و عالم برزخ هم متفاوت است.

قبلًا خدمت رفقا عرض کرده بودم که یک نفر آمده بود پیش مرحوم آقا و راجع به یک موقعیت خاص مرحوم آقا خبر داده بود، درحالتی‌که از نقطه نظر عرفان بین حالات ایشان و حالات عرفا و اولیاء خدا تفاوت، تفاوت فاحشی است، اما در آن مرتبه‌ای که آن شخص وجود داشته، توانسته آن موقعیت ایشان را در همان مرتبه ادراک کند و چون بالاتر از آن مرتبه نبوده، نتوانسته از علل این موقعیت و این مرتبه اطلاع پیدا بکند، لذا بر ایشان اعتراض کرده و این را یک نقصی پنداشته درحالی‌که مطلب از اینها بالاتر بوده است. این یک خصوصیتی است که افراد نسبت به این مسئله پیدا می‌کنند.

البته خود افراد در ارتباط با این مسئله دارای

حالات مختلفی هستند؛ بعضی‌ها آنچه را که واقع شده و هست ولو در رتبه‌های مختلف، او را مشاهده می‌کنند. بعضی‌ها نفسشان، صورتِ مانند واقع را برای آنها مجسم می‌کند و آنها تصور می‌کنند این واقعیت دارد. بسیاری از پیشگویی‌هایی که افراد می‌کنند و برخلاف ازآب درمی‌آید به خاطر همین مسئله است که تصور می‌کنند که حالا فرض کنید که فلان خواب را دیدند درست بوده، این خوابی که الان می‌بینند این هم درست است! و بسیاری از خطراتی که برای سُلاک پیدا می‌شود همه به همین‌جا برمی‌گردد. یعنی از نقطه نظر ارتباط با عالم مثال و برزخ و ملکوت، نسبت به بعضی از مسائل اشراف پیدا می‌کنند و مطلع می‌شوند و گمان می‌کنند مطالبی را که در این زمینه بدست آورده‌اند مانند اینهاست و لذا می‌آیند و به او ترتیب اثر می‌دهند و گمراه می‌شوند.

از جمله افرادی که چون بدون استاد خواسته بود قدمی بردارد و حالاتی پیدا بکند و به همین مسئله مبتلا شد، همین شخصی است که در بعضی از کتب از او به عنوان استاد اخلاق اسم برده می‌شود! مرحوم

حاج ملاآقاجان زنجانی از افرادی است که من دیدم در این کتبی که اخیرا نوشته شده و در کوچه و خیابان خیلی پراکنده هست، از ایشان به این نکته و به این خصوصیت تعبیر آورده می‌شود که استاد اخلاق و مرد راه رفته و دستگیر و کذا وکذا و مسائلی که در این زمینه هست. ایشان از جمله افرادی است که راه او مورد تأیید نیست و با راه بزرگان و اولیاء و عرفا تفاوت دارد. زیرا ایشان سر خود به بعضی از اعمال دست زد و همان‌طوری که از کلمات ایشان پیداست و منکر دستگیری استاد و کفایت توسل به ائمه را در محاورات خودشان پیشنهاد می‌کنند، خود ایشان به همین مسئله مبتلا بودند. یعنی ایشان دارای حالاتی بود و این حالاتش چه‌بسا بعضی‌ها درست بود، بعضی از مشاهداتش درست بود و چون این مشاهدات و حالات زیر نظر یک شخص خبیری قرار نگرفته بود، این موجب می‌شد که نفس در بعضی از مراتب مکاشفه و تمثل، صورت غیر رحمانی را به جای رحمانی بگذارد و شیطان از دریچه تصویر و تمثل صور جاذبه به این موقعیت،

جنبه روحانی و جنبه رحمانی بدهد. ایشان راه افتاده بود و تصور کرده بود نایب امام زمان علیه‌السّلام است و باب امام زمان علیه‌السّلام است، مردم را دعوت به سوی حضرت می‌کرد از این ده به آن ده، از این شهر به آن شهر، همه مردم را دعوت کرده و آشوبی به پا کرده بود که حضرت می‌خواهند ظهور کنند! حضرت می‌خواهند ظهور کنند! مردم چه نشسته‌اید؟ در خواب غفلت گرفتار هستید! برخیزید! چه کنید، راه بیافتید! و اگر یک فردی با او مقابله می‌کرد یا اعتنا نمی‌کرد، با او برخورد می‌کرد و همین‌طور به این کیفیت ادامه داد.

ببینید! اینکه الان می‌آید و این ادعا را می‌کند یک منشأیی دارد، یک علتی دارد. آن علت چیست؟ ادراک باطن است. بالاخره باطن او، او را تحریک برای انجام این عمل می‌کرد، از سر خود که این کار را نمی‌کند. حال، آن باطن در چه موقعیتی قرار دارد؟ آیا موقعیت باطن واقعاً اشراف به واقع است؟ که امام زمان به کسی دستور نمی‌دهد! پس این باطن ناشی از تسلط شیطان بر این نفس و به‌کارگیری این نفس به واسطه تجمیل و تصویر صوری است که بتواند

این را گول بزنند. صورتی را برای این بوجود بیاورد، خصوصیاتی را برای این بوجود بیاورد که همچون مطالب راست و درستی که قبلا اتفاق افتاده، او را هم راست می‌پندارد، او را هم صحیح می‌پندارد. به دنبال مطلب می‌رود درحالتی‌که اصلا بین او و بین مسئله کجا، چه تفاوتی وجود دارد؟! چه ارتباطی با هم وجود دارد؟! اصلا ارتباط وجود ندارد! و بعد می‌آید و در مقام واقع می‌شود و معارضه می‌کند، با افراد دیگر معارضه می‌کند!

همین شخص، به واسطه تسلط همین افکار و آثاری که بر او بود، از طرف همان ماموری که او را امر کرده بود دستور پیدا کرد فلان شخص که جزء معارضین است او را اصلا اعدام کند. که این الان جلوی ظهور حضرت را گرفته است، این الان باعث شده که حضرت ظهور نکند! و کمر به قتل این بیچاره بسته بود! این بیچاره‌ای که گفته بود برو پی کارت این حرفها چیست؟! زمان ظهور چیست؟! گفتند نه! این باید اعدام شود، این اصلا مانع است، این نمی‌گذارد! این مردم را تحریک می‌کند! و

می‌خواست او را اعدام کند که لطف و عنایت سیدالشهدا علیه‌السّلام در یک قضیه‌ای که مرحوم آقا رضوان اللَه علیه برای من نقل کرده بودند شامل حال او شد و او را متوجه کرد. بعد متوجه شد که تمام این افکار و این مکاشفات و این صور و این اعمالی که الان به دنبال او بود و دیگران را ملزم به رعایت اینها می‌کرد، تمام اینها از شیطان بوده است. وقتی‌که می‌رود در کنار یک چشمه‌ای می‌نشیند و به مسائل فکر می‌کند و از این قضیه‌ای که می‌خواسته اتفاق بیافتد، همین‌طور در تفکر بوده، یک مرتبه شیطان بر او مجسم می‌شود و می‌گوید: خوب سرت را کلاه گذاشتم! و این به واسطه توسلاتی بود که به سیدالشهدا علیه‌السّلام داشته و برای او دستگیر شد.

اما چون نفس او و حال او در تحت تربیت استاد نبود، این مسئله تا آخر عمر همراه او بود. مطالبی که انجام می‌شد همراه او بود؛ مِن‌جمله فرض کنید که از کارهایی که ایشان انجام می‌داد اینکه به مجلس سیدالشهدا علیه‌السّلام خیلی احترام می‌گذاشت، این به جای خود محفوظ. وقتی‌که ایشان صحبت می‌کرد همه را منقلب می‌کرد، چه می‌کرد. اما اگر یک قضیه

غیرعادی در مجلس اتفاق افتاده بود و می‌خواست اتفاق بیافتد، این شخص پا فشاری می‌کرد و آن مسئله را می‌خواست افشا کند. فرض کنید که یک شخصی یک خلافی کرده و بعد آمده در این مجلس شرکت کرده، بلند داد می‌زد: ای کسی که فلان خلاف را انجام داده‌ای از مجلس سیدالشهدا برو بیرون! حالا جمعیت، دو هزار نفر، هزار نفر نشستند، یک بیچاره‌ای هم آمده در اینجا، حالا یک خلافی کرده، حالا کرده که کرده! چرا آبرویش را می‌خواهی ببری؟! این مرام پیامبران است؟! این مرام ستارالعیوبی است؟! این مرام، مرام ائمه است؟! قضیه این‌طور بوده؟ و بعد اگر شخص ترتیب اثر نمی‌داد، رها نمی‌کرد! بلند می‌شوی یا بگویم؟! این‌قدر تکرار می‌کرد، تا آن شخص با حالت خجالت و شرمندگی ... و اگر نه می‌گفت، تویی آی آقایی که فلان‌جا نشسته‌ای! تو دیشب فلان کار را نکردی؟! دیروز نکردی؟! دروغ نگفتی؟! بلند شو بیا بیرون! مجلس ما را مکدر کردی، مجلس سیدالشهدا را مکدر کردی! باید خارج بشوی!

کدام امام حسین راضی هست تو بیایی منبرش را به این کیفیت بروی؟! کدام امام حسین راضی است که تو بیایی آبروی یک مؤمن را ببری؟! کدام امام حسین راضی هست که تو بیایی مجلسش را با این حرفهای دنی و غیر متعارف که از یک انسان عادی که با یک اخلاق متعارف در اجتماع زندگی می‌کند، تو بیایی اینجور بخواهی آبروی مردم را ببری؟! با این الفاظ می‌خواهی بگویی؟! آن امام حسین به کمرت بخورد! چه کسی گفته بیایی ... اینها برای چیست؟ برای همین نکته است. اختلاط بین مشاهدات شیطانی و مشاهدات رحمانی انسان را به اینجا می‌رساند که آن معیار را از دست می‌دهد، آن ملاک و مایز بین حق و باطل را از دست می‌دهد.

بله، بزرگان هم این‌چنین بودند، ولی چه جور؟ با هزار نکته لطیف و با هزار ظرافت! الان این مطلب به ذهنم آمد نمی‌دانم خدمت رفقا عرض کردم یا نه، علی‌کل‌حال می‌گوییم، علی اللَه! یکی از رفقایی که قبلًا ما بیشتر با آنها حشر و نشر داشتیم، آوازه موقعیت و مطالب مرحوم والد رضوان اللَه علیه را شنیده بود به قصد تشرف و زیارت علی بن موسی

الرضا و در ضمن هم زیارت مرحوم آقا از یکی از شهرستانها به مشهد آمده بود خودش برای من قضیه را تعریف می‌کرد شب زیارت علی بن موسی الرضا را کرد و شنیده بود که صبح در منزل ایشان مجالس روضه است. وقتی آمده بود که آن مجلس تمام شده بود و همه رفته بودند، یک عده کمی بودند برای تنظیف و بقیه رفته بودند. صبح که می‌خواست بیاید از خواب که بلند می‌شود متوجه می‌شود که احتیاج به حمام دارد، اما می‌گوید اگر من بخواهم بروم طبعاً مجلس منقضی می‌شود و دیگر موفق به زیارت ایشان نمی‌شوم، با همان حال می‌آید در منزل در کنار می‌نشیند و همه رفته بودند و وسایل چای و اینها هم تمام شده بود. در دلش شروع می‌کند با خودش غر زدن، ای بابا! آمدیم اینجا کسی یک چای هم جلوی ما نگذاشته!

گفت همین که من داشتم با خودم این را می‌گفتم که این چه وضعی است؟! این چه روضه‌ای است؟! این چه آقایی است؟! ما تعریفش را شنیدیم، آمدیم اینجا یک چای هم به ما ندادند! حالا روضه تمام

شده که شده! یک‌دفعه دیدم در اتاق باز شد، آقا بیرون آمدند. آمدند در گوشش گفتند: این دفعه خواستی بیایی اینجا اول غسل کن بعدا بیا. آقا یک چای هم برای ایشان بیاورید!

این روش، روش بزرگان است. بله! می‌آید مطلب را تذکر می‌دهد، ولی دیگر آبرویت را جلوی بقیه نمی‌برد. مِیز بین حق و بین باطل با ملاک‌های انسانی و بشری و فطری که مطابق با وجدان، مطابق با عقل و مطابق با سیره و سنت بزرگان است در افرادی که آنها در تحت تربیت هستند قرار می‌گیرد.

چرا بزرگان این‌قدر تأکید می‌کنند بر اینکه انسان باید نیاز به استاد داشته باشد برای چه؟ برای همین مسائل. حالا این چیزی نیست! چرا این‌قدر بزرگان تأکید می‌کنند برای اینکه انسان نمی‌تواند سر خود عملی را انجام بدهد؟

امام سجاد علیه‌السّلام می‌فرماید: **ذَلَّ من لَیسَ لَه حَکیمٌ یرشِدُهُ**[1] کسی که دارای ملکه حکمت است،

---

[1] بحارالانوار، ج ۷۵، ص ۱۵۹: هلک من لیس له

کسی که دارای حالت میز بین حق و باطل است، کسی‌که دارای میزان و شاغول سنجش خطا و صحت است. اگر شخصی بدون مشورت و بدون ارتباط با این فرد بخواهد حرکت کند به گمراهی می‌افتد. چرا به گمراهی می‌افتد؟ برای همین مسئله؛ برای اینکه نفس دارای صور مختلف و حالات مختلفی هست که یک در هزار آن بر ما منکشف است، نهصد و نود نه تایش از ما مخفی است، بسیاری از موارد از ما مخفی است. انسان وارد می‌شود عمل می‌کند و بعد به اشتباه می‌افتد و بعد می‌گویند: نگاه کنید ببینید! اگر این صحیح است پس چرا باید این‌طور باشد؟ خب این به راه نرفته است.

بنابراین، صِرف اطلاع داشتن بر عالم مثال موجب کرامتی نیست که حالا فرض کنید که دیده شده آقا فلان شخص از نیت خبر می‌دهد! فلان شخص از فردا خبر می‌دهد! در کتاب‌ها می‌خوانیم به منزل فلان‌کس رفتیم و گفت: آقا چرا در منزل

حکیم یرشده و ذلَّ من لیس له سفیرٌ یعضُدُه.

دعوا کردی؟ با اهل بیتت دعوا کردی؟ با خانمت دعوا کردی؟ بعضی از اینها صحیح است و به واسطه ارتباط با عالم مثال این مسئله منکشف می‌شود، اما در همه اوقات قضیه این‌طور نیست باید شخص کامل باشد، باید شخص به همه علل و اسباب طولی در مرتبه تقدیر و مشیت وارد باشد تا بتواند سلسله را تا آخر نگاه کند، نه یک مقدار. لذا مرحوم آقا می‌فرمودند: خواب دیدن دلیل بر رشد نیست، چه‌بسا دلیل بر هبوط است، دلیل بر ضعف است! و خواب ندیدن هیچ وقت دلیل بر توقف نیست، چه‌بسا دلیل بر رشد است. مراتب مختلفی که انسان طی می‌کند آن مراتب مختلف در هر مرتبه‌ای یک اقتضایی دارد؛ چه‌بسا یک شخص دارای مشاهداتی باشد، وقتی ترقی می‌کند آن مشاهدات دیگر از او گرفته می‌شود دیگر چیزی ادراک نمی‌کند. بعد دوباره به یک مطلب می‌رسد، نحوه مشاهده تغییر پیدا می‌کند و چه‌بسا شخص در یک مرتبه‌ای دارد رشد می‌کند به واسطه خطاهایی که مرتکب می‌شود پایین می‌آید و وقتی پایین می‌آید، می‌بیند عجب! چه مشاهداتی شروع شد! این طرف آن طرف! خیال

می‌کند دارد رشد می‌کند و همین او را زمین می‌زند! الان نمی‌بایست این مطالب برای او روشن بشود.

لذا بسیاری از افراد در ارتباط با بنده راجع به این مسئله سؤال کردند فرض کنید که چرا ما کم مشاهده می‌کنیم؟ چرا مطلب این‌طور است؟ در فلان‌جا بودیم این‌طور می‌دیدیم، وقتی‌که مراجعت کردیم دیگر این فیوضات از ما گرفته شد. در آنجا دارای یک همچنین مسائلی بودیم، یک همچنین حالاتی داشتیم، الان فرق کرده است. هیچ‌کدام اینها دلیل بر رشد نیست مگر اینکه مشاهدات انسان از طریق صوری و تصویر به مشاهدات معنا برسد که از او تعبیر به مشاهدات روحانی و یا مشاهدات بدون صورت و یا مشاهدات عقلانی می‌شود. در آنجا آن مشاهدات موجب نزول و هبوط نیست. لذا بسیاری از افراد در این مطلب گیر هستند.

اعمالی را که انسان انجام می‌دهد قطعا و به‌طور یقین و متأکد، هر عملی آن اثر خاص به خود را که به واسطه آن اثر خدای متعال الزام کرده، بر نفس انسان باقی می‌گذارد. اما این دلیل نمی‌شود بر اینکه

انسان آن اثر را مشاهده کند، این دلیل نمی‌شود بر اینکه انسان آن اثر را ببیند. چرا؟ چون اثر یک اثر نفسانی است و نفس دارای مراتب مختلف ملکوت و برزخ و مثال و بالاتر است. ارتباط انسان با آن عوالم، موجب بروز و ظهور این اثر در آن عالم و آن مرتبه است. اگر انسان به واسطه خصوصیت شاکله‌ای و خصوصیت جنبه‌های نفسانی که دارد، ارتباط او با آن عوالم برزخ و مثال کم باشد که این دلیل بر نقص نیست نمی‌تواند به این زودی زود آن آثار را در درون خود بفهمد. بله، کسی که خبیر باشد تشخیص می‌دهد که این عمل الآن در این، اثر گذاشته یا نگذاشته است. کسی که وارد باشد متوجه می‌شود الان در چه مرتبه‌ای هست، این چه آثاری برایش مترتب است. و بسیاری از مسائل از اینجا نشأت می‌گیرد؛ توفیقاتی را که انسان پیدا می‌کند، خود انسان خبر ندارد که این توفیقی که الان پیدا شد برای چیست؟ برای آن کاری است که دیروز کرده، یا اینکه به عکس، اگر خطایی انجام بدهد یک توفیقی از او فوت خواهد شد، علتش را نمی‌تواند پیدا کند. این به واسطه آن خطایی است که کرده

است. حتی یک خطور خطا و از روی اشتباه موجب می‌شود که سلب توفیق از بیداری شب از انسان بشود. بارها این مطلب را بزرگان فرموده‌اند؛ یک خطور، این قدر اثر می‌گذارد! چه برسد به اینکه انسان به کارهای خلاف و خطا و بدون توجه بخواهد بپردازد، آنها چه خواهند کرد؟!

تمام کارهایی را که ما داریم انجام می‌دهیم و تمام مسائلی که ما با او در جریان هستیم، همه آنها به واسطه حلقه‌هایی زنجیری بهم پیوسته است به‌طوری که یک عمل از این اعمال نمی‌تواند از این دایره زنجیروار خودش را به کنار بکشد. تمام نیات ما در همه مسائل ما دخالت دارد، کلماتی که ما می‌گوییم و صحبت‌هایی که بین هم می‌کنیم، تمام اینها در مطالبی که برای ما خداوند تقدیر کرده اثر دارد. یک دل شکستن در توفیقات ما اثر بسیار سلبی و منفی دارد. یک آزردن یتیم در توفیقات ما بسیار اثر منفی و اثر سلبی دارد، یک خلاف‌گفتن و کتمان حقیقت کردن انسان را از بسیاری از توفیقات محروم می‌کند. تمام کارهایی را که ما انجام می‌دهیم همه

اینها مانند دانه‌های زنجیر در کنار هم پیوسته شده، یکی از اینها بیاید بیرون آن رشته از بین می‌رود.

یک اتومبیل چند قطعه دارد؟ چند قطعه باید روی هم سوار شود تا اتومبیل بخواهد حرکت کند؟ حالا من‌باب‌مثال انسان بگوید: این قطعه به این کوچکی که یک وسیله برق‌رسانی هست این یک قطعه را نداریم.

این اتومبیل یک تن وزن دارد، این قطعه ده گرم هم وزن ندارد، قطعه را برمی‌داریم این یک تن می‌خوابد! همین یک قطعه کوچک که برداشته می‌شود دیگر یک تن بلافایده می‌شود، آهن می‌شود. کارهایی را که انسان انجام می‌دهد تمام این کارها روی مسائل و توفیقاتی که بعد می‌خواهد اتفاق بیافتد، بدانیم یا ندانیم اثر مستقیم و غیرقابل انکاری دارد. اگر تا حالا نمی‌دانستید از حالا دیگر بدانید! یعنی یک خطوری که به ذهن ما می‌آید آن خطور در توفیقی که باید برای ما پیدا بشود یا سلب توفیقی که باید از ما بشود اثر دارد! یک تو گفتن اثر دارد، یک بی‌احترامی اثر دارد، یک آزردن مؤمن اثر دارد، خلاف یک عمل، عمل کردن اثر دارد.

آن‌قدر این عالم، عالم دقیقی است. مگر مرحوم آقا در کتابشان ندارند؟ نمی‌دانم در کتاب روح مجرد است یا انوار ملکوت؟ داستانی که یک شخصی دیده بود ایشان حالشان خوب نیست که رفته بود دعا کرده بود. در انوار ملکوت است؟ من این‌طور به نظرم می‌رسد ظاهراً هنوز ازعراق مراجعت نکرده بودند، با استادشان مرحوم آقای حداد و با بعضی از دوستان و شاگردانی که با ایشان حشر و نشر داشتند ارتباط داشتند. می‌فرمودند: یک روز من در بغداد داشتم حرکت می‌کردم فرزندم اخوی بزرگتر از ما که در آن‌موقع دو سه ساله بود دستم بود، او یک چیزی خواست و نمی‌خواستم به او بدهم، محکم زدم روی دستش گریه کرد و مسئله تمام شد. بعد از یکی دو روز که یکی از دوستانشان را دیده بودند می‌گفتند: فلانی، دو روز پیش دیدم در فلان وقت در فلان ساعت، یک مرتبه تو در آسمان چهارم بودی به زمین سقوط کردی! چکار کردی؟! همان دقیقه! می‌گفت: تا دیدم شما این‌طور شدی رفتم در حرم حضرت ابوالفضل یا سیدالشهدا در آنجا بودم، دعا کردم خدا

حالت را برگرداند.

یعنی یک خلاف! خُب بچه گریه می‌کند که گریه می‌کند، چرا انسان باید این‌طور بکند؟! چرا انسان باید این برخورد را بکند؟! به نحو دیگر و به‌طور دیگر با لطافت و با ظرافت می‌تواند او را منصرف کند. ما می‌گوییم آقا یک بچه دو سه ساله است، عیب ندارد، یکی بزن تو سرش آرام می‌شود، ساکت می‌شود برود! نه آقا! یعنی چه بزن توسرش؟! این بنده خداست! این امانت خداست! این حرفها چیست؟! هر کسی برای خودش حسابی دارد، هر کسی برای خودش کتابی دارد. حالا به خاطر اینکه فرزند شما شده هر کاری را می‌توانید بکنید؟! حالا چون این زن عیال شما شده هر ظلمی را می‌توانی روا داری؟! نه! این‌طور نیست! این هم که دیگر شعبده نبود چشم بندی که نیست، می‌گوید پریروز که در بغداد داشتی میرفتی چکار می‌کردی؟ حالا او می‌داند، آن کسی که او را می‌بیند، می‌داند منتها نمی‌خواهد ... من دیدیم تو در آسمان چهارم هستی یک مرتبه نزول کردی و زمین خوردی! چکار کردی؟! یک عمل ساده، یک عمل کوچک، یک خطا

که اصلًا همه ما تعجب می‌کنیم این هم اصلا چیزی هست؟! خیلی مهم است آقا! خیلی باید مواظب خودمان باشیم، خیلی مواظب حرکات خودمان باشیم، خیلی مواظب سکنات باشیم.

راه دقیق است و عالم روی حساب؛ همان‌طوری که تمام نظام عالم ماده بر اساس ربط ریاضی دقیق، که یک میل از جای خود نباید حرکت کند. این کره زمین دور خورشید می‌گردد این‌طوری که امروزی‌ها می‌گویند ۳۶۰ روز هم طول می‌کشد! اگر قرار باشد در این حرکتی که می‌کند به اندازه یک میل از موقعیت خودش انحراف پیدا بکند فاصله چقدر خواهد شد؟ فوراً ضریب بگیرید! دارد حرکت می‌کند، با چه سرعت‌دور خورشید می‌گردد، یک میل حرکت می‌کند یک دفعه در عرض ده دقیقه با سیاره مشتری برخورد می‌کند، هر دو متلاشی می‌شوند. این نظام همان‌طوری که با این کیفیت دارد حرکت می‌کند، همین‌طور آن عوالم معنا هم با همین نظام دارد حرکت می‌کند. دقیق، آدم نماز می‌خواند، می‌بیند حال ندارد. آدم می‌خواهد روزه بگیرد،

می‌بیند روزه برایش فایده ندارد. آدم می‌خواهد قرآن بخواند می‌بیند نمی‌فهمد، توجه ندارد! خُب یک نگاه به عقبت بکن! ببین چه کردی! ببین امروز با بچه‌ات چطور برخورد کردی! ببین امروز با عیالت چطور برخورد کردی! ببین امروز با مشتری چطور برخورد کردی! با رفیقت چطور برخورد کردی! فلان حرف را زدی، فلان کار را انجام دادی! این را می‌گویند مراقبه، مراقبه یعنی این. یعنی انسان خود را در یک وضعیتی قرار بدهد که از خود حساب بکشد. مطلب را آن‌طوری که می‌بیند باید انجام بدهد البته تا حدود امکان، ما نمی‌گوییم صد در صد، تا آن مقداری که بتواند تا آن مقداری که قدرت دارد.

لذا بزرگان در این ارتباط می‌فرمودند: مشاهده و عدم مشاهده دلیل بر رشد نیست. حتی این کلام را من هم از مرحوم آقا و همین‌طور از مرحوم آقای حداد شنیدم که می‌فرمودند: اتفاقاً کسانی که دارای مشاهده کمتری هستند کمتر در معرض موانع و انحراف و خطر قرار می‌گیرند تا آنهایی که دائماً در حال مکاشفات هستند. و شاگردان مرحوم آقا رضوان اللَه علیه هم دارای همین مراحل مختلف

بودند؛ بعضی‌ها مشاهده نداشتند و بعضی‌ها کم و بیش دارای مراتب مختلف بودند. اتفاقاً خود مرحوم آقا از زمره افرادی بودند که مشاهداتشان کم بود! یعنی در آن مراتب عبودیت و مراتب سلوک هرچه مشاهده کمتر باشد نفس مستقیم‌تر و محکم‌تر و متقن‌تر و از خطر به دورتر و در قوای عقلانی محکم‌تر می‌تواند انجام بدهد؛ زیرا به واسطه مشاهداتی که برای انسان در راه پیدا می‌شود نفس خواهی نخواهی به صورت تمایل پیدا می‌کند. بَه بَه! امروز چه دیدیم! منتظر است که فردا هم صورت دیگری بیاید، اگر یک دفعه نیاید می‌گوید ا، نشد! چرا این‌طور شد؟ چرا امشب خواب ندیدیم؟! چرا امشب فلان شخص را ندیدیم؟! چرا امشب فلان قضیه را مشاهده نکردیم؟! چرا امشب این ادراک را نکردیم؟! همین‌طور نفس از آن موقعیت استقامت خودش کم‌کم تمایل پیدا می‌کند و به یک موقعیت مجازی می‌رسد. این آن خطری است که این‌گونه افراد را تهدید می‌کند.

البته همان‌طوری که عرض کردم این مسئله

دست آنها نیست ها! اگر آنها در تحت تربیت یک شخص خبیر و کارشناس به مسائل نفسانی باشند برایشان خطری پیش نمی‌آید، ولی در معرض خطر بودن این افراد بسیار بیش‌تر است از آنهایی که ... لذا من در جواب دوستانی که این مطلب را سؤال کردند در عرض این یک ماهی که ظاهرا به این مطلب می‌پردازیم گفتم: خدا به شما شانس داده تازه، که انسان نسبت به این مطالب اطلاع ندارد!

اما نتیجه در کجا ظاهر می‌شود؟ مرحوم آقا و بزرگان همیشه بر این مسئله تکیه داشتند؛ قضیه سلوک و تاثیرات سلوک بر نفس، مانند قضیه کندن زمین می‌ماند. بزرگان همیشه این مطلب را مثال می‌زدند: برای کندن چاه آب یک وقتی شما فرض کنید در بعضی جاها هست یک متر انسان بکند به آب می‌رسد، بعضی جاها دو متر، همین‌طور زیادتر تا چاه‌هایی که عمیق است و در بعضی از اینها، آن شخص حفار به سنگ‌هایی برخورد می‌کند و کندنش مشکل می‌شود و به زحمت و تعب زیاد می‌افتد. این مسئله به این تشبیه شده و این قضیه برای بسیاری از بزرگان اتفاق افتاده که اینها وقتی‌که این سنگ را

می‌کنند با بسیاری از مشکلات برخورد می‌کنند. چه‌بسا آن‌قدر این سنگ فرض کنید که استحکام دارد که این ضربات متوالی به این راحتی و سادگی نمی‌تواند تکه‌هایی از آنها را بردارد، اتلاف وقت زیاد موجب یأس آنها از ادامه این عمل خواهد شد. علی‌کل‌حال با زحمت زیاد وقتی‌که این قشر از سنگ و این لایه را می‌کنند همین‌که این کنده می‌شود و این حفره پدید می‌آید، مانند چاه‌های آرتیزین یک مرتبه فوران می‌کند و این آب بالا می‌آید. این آبی که الان فوران کرده بالا آمده نتیجه یک ضربه و دو ضربه نیست، نتیجه یک ماه ضربه‌ای است که وارد شده است. یعنی هر یک ضربه‌ای که بر این لایه وارد شده یک مقدار به این آب و فوران آب کمک کرده، نه اینکه فقط آن ضربه آخر. تمام این زحمات همه به یک طرف و پوچ، همان یک ضربه آخری که می‌خورد به این لایه و این شکافته می‌شود آن مؤثر است! طبعاً این‌طور نیست.

بزرگان اخلاق، اعمالی را که سالک در دوران زندگی انجام می‌دهد تشبیه به ضرباتی کرده‌اند که

حفار بر این لایه محکم برای رسیدن به آب انجام می‌دهد. از جمله این افراد، مرحوم آخوند ملاحسینقلی همدانی بود. دو مرتبه من این داستان را از مرحوم آقا راجع به آخوند ملاحسینقلی شنیدم. مرحوم آخوند ملاحسینقلی همدانی فردی بود که در عالم عرفان و تربیت ضرب‌المثل است؛ یعنی از نقطه نظر طی مراتب فنا و بقا و حیازت همه مراتب و عوالم از معدود افرادی که به او اشاره می‌شود و اسم او به میان می‌آید مرحوم آخوند ملاحسینقلی بود. از نقطه نظر دستگیری و استادی در دستگیری، آخر استاد داریم تا استاد! یکی به یک نحو می‌تواند دستگیری کند به یک قسم راه ببرد، آن دیگری به انحاء دیگر کیفیات دیگر، راههای مختلف. مثل اینکه فرض کنید که چطور تعلیم و تربیت و آموزش دارای شیوه‌های مختلفی است، هر از چند گاهی یک شیوه منسوخ می‌شود و بعد شیوه جدیدی در آموزش و پرورش مطرح می‌شود، همین‌طور از نقطه نظر دستگیری، بزرگان و اولیاء خدا در کیفیت دستگیری و ارائه طریق دارای شیوه‌های مختلف و کاربردهای عملی مختلف بودند. از زمره افرادی که

از نقطه نظر استحکام در تربیت او را در صدر اول این اسامی قرار می‌دهند، مرحوم آخوند ملاحسینقلی است. از جمله افرادی که از نقطه نظر کثرت شاگرد، وقتی‌که رتبه بندی می‌کنند مرحوم آخوند ملاحسینقلی رتبه اول را دارد. ایشان سیصد شاگرد وارسته داشت؛ یعنی شاگردی که از مرتبه نفس عبور کرده بودند یا اینکه مراتبی را طی کرده بودند و هیچ فردی در عالم اسلام مانند مرحوم آخوند ملاحسینقلی که این‌قدر شاگردان بالفعل داشته باشد البته مراتب فعلی هم تفاوت می‌کند! این‌قدر شاگردان مهذب و دارای نفس، داشته باشد نبوده است.

ایشان بعد از اینکه مراتب درس و تدریس و تدرّس و اجتهاد و فلسفه را طی می‌کند، با خود فکر می‌کند: ما این همه درس خواندیم، این همه زحمت کشیدیم، مطالب را یاد گرفتیم، اندوخته‌ای را در نفس خود برقرار کردیم، ولی درونمان عوض نشد، در ذهنمان مطالبی اندوخته شد ولی در وجود خود ما نسبت به مطلب چیزی احساس نکردیم. معرفتی

را در درون خود پیدا نکردیم! بالاخره کم درس نیست! فلسفه خوانده، عرفان خوانده، اجتهاد پیدا کرده، دارای مراتب مختلفه علمی بوده، بالاخره این مطالب چه تأثیری و چه احساسی در درون و در نفس باید ایجاد بکند؟! این مطلب نبود و ایشان در نجف بود.

مرحوم آقا نقل می‌کردند: یک روز که مرحوم آخوند ملاحسینقلی وارد حرم امیرالمؤمنین علیه‌السّلام می‌شود، بیرون می‌آید و در همان ایوان طلا کنار می‌نشیند و متفکر و متألم و متأثر از حالاتی که برایش پیدا می‌شود. متوجه می‌شود که باید به دنبال مطلب بگردد و مسئله را در جای دیگری پیگیری کند و مطلب را در جای دیگری جستجو کند. بدنبال استاد اخلاق می‌گردد تا اینکه به مرحوم سید علی شوشتری می‌رسد و در خدمت ایشان بوده و همین‌طور ادامه می‌داده است. عبارت ایشان (مرحوم آقا) این بود: بیست و دو سال به تهذیب نفس می‌پردازد! نه یکی دو سال ها! بیست و دو سال به تهذیب نفس و مراقبه و اتیان و انجام عبادات و دستورالعمل‌های سلوکی می‌پردازد. می‌بیند نه! باز

هم چیزی نفهمیدیم! این همین قضیه هست‌ها! این همین که عرض کردیم است. البته در اینکه احساسی در خود می‌کند، مطلب می‌فهمد، این‌طور نیست. ولی در اینکه بالاخره مطلبی برای او کشف بشود، انکشاف حقیقت باشد، پرده‌های جهل کنار برود و خود را در عالم دیگری ببیند که برای بعضی‌ها اتفاق می‌افتد، به این کیفیت نبوده است.

همین‌طور ناراحت در حرم امیرالمؤمنین در همان ایوان که می‌نشیند و متفکر نسبت به این قضیه بوده می‌بیند یک کبوتری آمد نشست در آنجا، یک تکه نان خشکی بود کنار، این کبوتر شروع کرد نوک زدن. هرچه نوک زد این آن‌قدر سفت بود که نتوانست خرد کند مأیوس شد و رفت. بعد از مدتی دوباره برگشت، دوباره به او نوک زد، همین‌طور منقار می‌زد و نتوانست، دوباره رفت دوباره برگشت. مرحوم آقا می‌فرمودند ایشان می‌گفت: بیش از سی چهل بار این رفت و برگشت! می‌گفت من دیدم سی چهل بار این رفت و برگشت! بالاخره این را تکه تکه کرد. حالا می‌خواست برای بچه‌هایش ببرد برای

جوجه‌هایش ببرد، قاعدتاً همین‌طور بود که هی می‌رفت و برمی‌گشت.

همان‌جا امیرالمؤمنین علیه‌السّلام برای او ملهم کرد راه سلوک این است دست نباید برداری! بیست و دو سال که چیزی نیست، دویست سال باشد! بیست و دو سال چیزی نیست. به چه چیزی می‌خواهی برسی؟ به چه مطلب می‌خواهی برسی؟ اگر به یک ریال و دو ریال است، یک روز و دو روزش هم زیاد است. تو می‌خواهی به یک سعادتی برسی که روی آن سعادت تصور دیگری نمی‌شود کرد! تو می‌خواهی به یک مرتبه و مرحله‌ای برسی که تخیل بالاتر از او برای کسی نمی‌شود! تو می‌خواهی به یک موقعیتی برسی که انبیاء بزرگ الهی حسرت رسیدن به آنجا را داشتند! می‌فهمید می‌خواهم چه چیزی بگویم؟! انبیاء بزرگ الهی می‌خواستند به آنجا برسند و نرسیدند! اما امّت رسول خدا صلّی اللَه علیه وآله و سلّم به اینجا خواهد رسید. بیست و دو سال زحمت کشیدی، چه کار کردی؟! چیزی نیست، بیست و دو سال که چیزی نیست! همان‌جا تصمیم خود را جِد کرد که به مسئله

ادامه بدهد و ادامه داد، یک مرتبه پرده برداشته شد، شد آخوند ملاحسینقلی! که الان در بین اساتید اخلاق و اساتید اولیاء ضرب‌المثل است.

مرحوم آقا بارها می‌فرمودند که راه خدا این قبیل است، این راه خداست. نه اینکه انسان امروز یک چیزی ببیند، امشب یک چیزی مشاهده کند، حالی برای او پیدا بشود، از مسئله‌ای خبر بدهد، افراد را به اشکال مختلف ببیند، از آینده خبر بدهد اینها نیست آقا! اینها نخودچی و آجیل و این مسائل پیش‌پا افتاده و خطرات و مانعات است. آن راه را شخصی می‌رود که در باطن خود مسئله را هی محکم‌تر کرده باشد. بارها این مطلب را من عرض کرده ام که رفقا به مسئله خودشان نگاه کنند، ببیند در استحکام و در ثبات قدم خودشان و در موقعیت خودشان نسبت به دو سال پیش چقدر فرق کرده‌اند. نسبت به سه سال پیش چقدر فرق کرده‌اند؟ اگر سه سال پیش با آنها مطرح می‌شد که آیا حاضری این راه را در قبال این از دست بدهی، چقدر نسبت به این مسئله می‌اندیشیدند؟ الان چقدر می‌اندیشند؟ این مهم

است! مسئله این است و الا، بله! اگر قرار باشد ...

یک شخصی رفته بود پیش یک شخصی گفته بود آقا ما چیزی نمی‌بینیم! گفت می‌خواهی چیزی ببینی؟! بله آقا! بالاخره یک چیزی مشاهده کنیم، ملائکه ببینیم. گفت امشب بخواب می‌بینی! شب خوابید اتفاقا خواب این چیزها را هم دید. فردا آمد و گفت چه شد؟ بالاخره دیدی خیالت راحت شد؟! بیا این هم دیدی دیگر! این چقدر به ایمان تو اضافه کرد؟! چیزی اضافه نکرده! از این مطالب و این‌گونه مسائل خیلی زیاد است آقایان! بسیار زیاد! راه‌هایی هست مطالبی هست، اورادی هست، اذکاری هست، چیزهایی هست، این را اگر بگویید فلان. اینها همه‌اش مطالب پوچ (نه اینکه منظور پوچ) بی‌فایده و لغو است که راجع به این مسائل بارها صحبت شده است.

این مهم است که انسان از نقطه نظر موقعیت خودش در یک وضعیتی باشد که ببیند چقدر نسبت به راهش اهتمام دارد. اهتمام و علاقه او نسبت به مسیر و موقعیت بیش از دو سال پیش است یا کمتر شده؟ اگر کمتر شده، برود به فکر بیافتد. دست

بردارد برود جای دیگر! الزامی نیست! این راه نشد راه دیگر، این موقعیت نشد موقعیت دیگر. یا اینکه نسبت به اعمال خودش تجدید نظر کند. اما اگر دید نه! در این وضعیت و در این موقعیت ثبات بیشتری دارد و در ضمن هم به مسائل عمل می‌کند، دیگر نگران چیست؟ این دارد کار انجام می‌شود! سلوک مثل قرص استامینوفن نیست که سرتان درد می‌کند، دو تا بخوری بعد پنج دقیقه هم خوب شوی! نه! بعضی از بیماری‌ها نیاز به یک مداوا و یک دوز دو هفته دارد، سه هفته دارد، سه ماهه دارد. کم‌کم، کم‌کم این دارو همین‌طور اثر می‌گذارد تا اینکه اثر یک مرتبه منتفی می‌شود. بعضی‌ها مثل دل‌درد است، سردرد است فرض کنید که یک سردرد عادی است، ریشه ای نیست. می‌گویند ما پنجاه نوع سردرد داریم. بعضی‌ها ناشی از یک سردردهای سرماخوردگی است، با یک قرصی، کپسولی ...

سلوک عبارت است از تغییر و دگرگونی در همه زوایا و در همه روزنه‌ها و دست‌کاری در همه مطالب. و این نیست که این‌طور انسان یک‌دفعه

عوض بشود! باید طبق دستور عمل کرد. آن شخص آمده بود پیش مرحوم آقا می‌گفت آقا شما هر دستوری به ما بدهید من انجام می‌دهم ولی نسبت به فلان مسئله من نمی‌توانم، ضعیف هستم. راه نمی‌روی! آن‌وقت این شخص نتیجه‌اش چیست؟ نتیجه‌اش این است که در بعضی از موارد رشد می‌کند، اما در آن مسئله اساسی که آن مسئله قطع تعلق نسبت به مهمترین تعلقات است، نسبت به آنجا لنگ می‌زند و رشد نکرده و این یک خسارتی است. بعضی از افراد می‌آیند به ما می‌گویند آقا شما فلان مطلبی را هرچه بگویید، اما در فلان قضیه نسبت به ما یک قدری ارفاق کنید! بنده کسی نیستم که ارفاق کنم! می‌گویم آقا! این مطلب به خود شما برمی‌گردد! حالا بنده ارفاق کردم، اصلا کلش را ارفاق کردم. این نتیجه‌اش چیست؟! خودت ضرر کردی! شما باید به من بگویی که ارفاق نکن، نه اینکه به من بگویی ارفاق هم بکن. مثل اینکه یک بیماری برود پزشک هی بگوید آقا این آمپول را نده این قرص را نده! می‌گوید چه چیزی بدهم؟! کاغذ به تو بدهم؟! بالاخره باید بخوری خوب شوی دیگر! لذا

تمام اعمالی را که یک سالک انجام می‌دهد این عمل اثر خاص خود را در کیفیت سلوک دارد.

من امروز می‌خواستم وارد تأثیر اعمال بر کیفیت راه بشوم که این مسئله‌ای که پیش آمد ظاهراً وقت را اشغال کرده و رفقا هم خسته شدند! و مسئله ناتمام ماند. البته چون حالم مساعد نبوده تا اینجا هم به نفس و همت رفقا ما مسئله را کشاندیم. ان‌شاالله اگر خدا توفیق بدهد در جلسه بعد تا حدودی به این مسئله می‌پردازیم.

صحبت ما در این بود که هر عملی را که انسان انجام می‌دهد یک اثر خاص خود را دارد. امام صادق علیه‌السّلام می‌فرمایند: **وَ جُمْلَة اشتِغالِه فی ما أَمَرَهُ تَعالی بِه وَ ینهاهُ عَنه**. یک انسان باید تمام آن موجودیت رفتاری و کرداری و گفتاری و پنداری خود را بر اساس متابعت از اوامر الهی و از منهیات الهی قرار بدهد. چرا باید این‌طور باشد؟

در جلسات گذشته راجع به این قضیه صحبت شد که مسئله شرع یک مسئله تعبدی و تقلیدی نیست که خدا همین‌طور گرفته نشسته، پایش را

انداخته روی آن پایش، قلم هم بدست گرفته: چهار رکعت نماز بخوانید و یک ماه روزه بگیرید و این انفاق را باید بکنید، آن کار را نکنید و به پیغمبر بگوید حالا برو این را به مردم بگو یک جوری سرشان گرم باشد و بالاخره توی این دنیا به یک نحوی مسئله را بگذرانند!

خدای متعال بر اساس حکمت بالغه خود که این موجود را بر وفق موازین ملکی و ملکوتی با این دو جنبه ملکی و ملکوتی خلق کرد برای تکامل هر جنبه از جنبه‌های ملکی و ملکوتی او، یک دستورالعمل داده است. عمل به هر دستورالعمل، او را در همان رتبه جلو می‌برد و عمل نکردن به هر دستورالعمل، او را در همان رتبه نگه می‌دارد و این مسئله فقط یک مسئله ظاهری نیست. در نواهی که خدای متعال انسان را نهی کرده، اعمال حرامی را که انسان را از آنها نهی کرده است، تمام اینها یک اثراتی دارد که آن اثر منفی را در رشد تکاملی انسان قرار می‌دهد. نگاه به زن نامحرم اثر منفی دارد؛ یعنی نفس را از آن مرتبه‌ای که دارد یک مرتبه برمی‌گرداند. انسان در نگاه به نامحرم آن موقعیت صفا و خلوص و پاکی

نفس خود را از دست می‌دهد. چقدر ما در روایات داریم که نسبت به این مسئله تأکید شده، این برای چیست؟ گتره که نیست! همین‌طوری که خدا نگفته آقا به زن نامحرم نگاه نکن! حالا مقصود از نگاه نکردن این نیست که انسان به بدن نامحرم نگاه کند. حتی به همین صورت، به همین صورت ظاهری هم که پوشیده است از نقطه نظر حجاب، همین حجاب اسلامی، به این هم نباید نگاه کند. اثر، اثر سوء دارد، اثر خودش را می‌گذارد.

رسول خدا نشسته بودند یکی از اصحاب یک جوانی بود، آمد از آن حضرت سؤال کرد گفت یا رسول‌اللَه چرا مسئله به این کیفیت است، چرا قضیه به این نوع است؟ ما در کنار شما نشسته‌ایم مطالب شما را می‌شنویم، خود را بین زمین و بین آسمان احساس می‌کنیم، روح خود را معلّق می‌بینیم، با گفتار شما حالت نئشه روحانی و حالت مستی روحانی برای ما پیدا می‌شود، از همه تعلقات دنیا کنار می‌رویم، در آن حالت فقط به آن جنبه روحانی توجه داریم، با فردی که آمده تفاوت داریم، وجود

خود و حقیقت خود را غیر آنچه که اول بود می‌یابیم، اما همین‌که از پیش شما خارج می‌شویم، چشممان به یک زن که می‌افتد، تمام آن حالاتی که پیش شما داریم از دست می‌دهیم! همه را از دست می‌دهیم!

حضرت چه فرمودند؟ لَو بَقیتُم عَلی هذَه الحال لَرَأیتُم ما أری وَلَسَمِعتُم ما أسمَع[1] **اگر برآن حالتی‌که پیش من باشید مداوت داشته باشید و وقتی بیرون می‌روید زمام نفس را از کف ندهید و مواظب اعمال و رفتار خود باشید، آنچه را که من می‌بینم شما هم می‌بینید و آنچه را که من می‌شنوم شما هم می‌شنوید. این کلام، کلام رسول خداست‌ها! حضرت جدی گفته یا نه؟! حضرت می‌خواهد این را بفرماید که انکشاف این عوالم و باز شدن این مطالب اختصاص به من ندارد. یک عالم واقعیتی است، هرکه وارد بشود می‌بیند، هرکه وارد نشود نمی‌بیند. راهش هم این است. نمی‌خواهی ببینی نبین! من رسول خدا این راه را رفتم و رسیدم و الان دارم می‌بینم، شما هم برو و برس و ببین! و شرط دارد، راه دارد. اگر بر این حالت باقی بمانید آنچه را که من می‌بینم شما هم**

---

[1] تفسیر المیزان، ج ۵، ص ۲۷۰: فیما رواه الجمهور عن النبی صلی الله علیه و آله و سلم قال: لو لا تمریج فی قلوبکم و تکثیر فی کلامکم لرأیتم ما أری و لسمعتم ما أسمع

می‌بینید و آنچه که من می‌شنوم شما هم می‌شنوید.

جوان دیگر می‌آید خدمت رسول خدا: یا رسول خدا! تا زمانی‌که این زنان با این وضعیت در کوچه و خیابان‌های مدینه تازه آن‌طور نه مثل الان، آن زمان حرکت می‌کنند تو امید نداشته باش که روح ایمان در دل ما رسوخ پیدا کند. یک نظر! آن‌وقت الان، انگار نه انگار زن دارد صحبت می‌کند سیصد نفر هم همین‌طور دارند او را تماشا می‌کنند!

ان‌شاءاللَه در جلسه بعد خواهیم گفت که علل نزول احکام و ملاکات احکام متفاوت است. بعضی از این احکام اصلا در زمینه نفس نشأت گرفته و تنزل پیدا کرده‌اند و این در مسائل مختلف فرق می‌کند. دلیل بر این مسئله این است که اگر یك زنی باشد مُقْعَد، وَ الْقَواعِدُ مِنَ النِّساءِ ... النور، ٦٠ زنهایی که اینها سنشان بالا رفته، سن‌های بالا، نود سال، صد سال، هشتاد سال و اینها خصوصیات جاذبه ظاهری را از دست داده‌اند که از آنها تعبیر می‌شود به عدم رغبت به نکاح. دیگر افراد، نسبت به آنها رغبت و توجهی برای ازدواج ندارند. نگاه کردن به آنها اشکالی ندارد. اشکال ندارد

چادر هم سرشان نکنند، نکنند! اما بهتر است سرشان کنند، نه اینکه در صورتی‌که ... یك وقت بلند نشوید بگویید آقا گفته همه چادرها را بیاندازید! نه! در صورتی‌که آرایش نکنند، خود را نیارایند، به صورت همین عادی، حالا اگر موهایشان هم دیده شود اشکالی ندارد. اینها زنانی هستند که امیدی به نکاح و ازدواج دیگر وجود ندارد. آن خصوصیات را از دست داده، در جوانی دارای شکل و شمایلی‌بوده، اما بالاخره بعد از گذشت زمان، دیگر به این سن رسیده وآن حالات روحانی در او تقویت شده، نه! حالا فرض کنید موهایشان هم پیدا شود، اشکالی ندارد لا يَرْجُونَ نِكاحاً ... النور، ٦٠ اینها دیگر امیدی به نکاح ندارند.

خدا حفظ کند یکی از دوستان مرحوم آقا، یک وقتی در مشهد بودیم ایشان الان هم حیات دارد و من هم در مجالس خصوصی خیلی از ایشان خاطراتی نقل کرده‌ام بسیار فردی شوخ و بسیار پیرمرد زاهد و عابدی است. ایشان عیالش مریض می‌شود ظاهراً ناراحتی چشمی داشته و مرحوم آقا به ما می‌فرمایند: عیال ایشان را به بیمارستان امام رضا

ببر، به فلان دکتر ببین مسئله شان چیست. ما آمدیم در منزل این بنده خدا دیدیم عیال ایشان اصلا راه نمی‌تواند برود! اصلا یک وضعی دارد! شاید تمام مرضها را این بنده خدا داشت! اولًا فلج بود، پایش چه بود، اصلا قدرت نداشت، افتاده بود، سمین بود، قدرت بر حرکت نداشت، یک وضعی بود که اصلا انسان تصور نمی‌کرد! حالا ما آنجا شبهه کردیم نشسته بودیم کنار، حالا کسی هم آنجا نبود. این بنده خدا که خودش شوهرش پیرمرد و اصلا قدرتی هم نداشت، ایستاده بود. با یکی از دوستانی که رفته بودیم البته او هم از یکی از شهرستان‌ها بود، حالا فقط در آن منزل من و او بودیم. یعنی خود پیرمرد که نمی‌توانست این را بلند کند و این هم سنگین بود، اصلًا بنده خدا یک حال و ناله و سنش هم خیلی بالا بود و ما همین‌طوری احتیاط می‌کردیم، گفت: بابا بگیر سرش را، اینکه دیگر احتیاط ندارد! گفت: آقا! شبهه می‌فرمایید؟! اینکه دیگر شبهه ندارد! بگیر سرش را! به آن هم گفت: پایش را بگیر! خلاصه، دوتایی نتوانستیم بلندش کنیم. گفتم: آقا لطف کنید

شما هم بگیرید! این‌گونه افراد، آیه قرآن دارد حالا فرض کنید که موهایش دیده شود اشکالی ندارد.

علی‌کل‌حال، بالاخره وقت گذشت خودم خسته شدم دیگر! ان‌شاءاللَه امیدوارم خداوند اگر توفیق عنایت کند در جلسه دیگر راجع به تأثیر اعمال برای رفقا و دوستان با توجه به مطالبی که از بزرگان شنیده شده و آنچه را که از آثار بزرگان است مطالبی را عرض کنم. ان‌شاءاللَه همه موفق باشید و امیدواریم که خداوند متعال تمام اعمال و کردار ما را در راستای وصول به فعلیت خودش قرار بدهد.

اللَهم صل علی محمد و آل محمد